

زمينه های سياسي، اقتصادي و اجتماعي ظهور افغانستان معاصر

به دست دادن یک تصویر روشن از وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی افغانستان در طول شش قرن استیلای بیگانگان بعد از غوریان بر این مرز و بوم، که همراه بوده با ظلم و استبداد و ویرانگری و قتل عامها و گردن زدن و برده ساختن و به کنیزی و غلامی گرفتنهای زن و مرد و کودک سرزمینهای مفتوحه توسط مهاجمان مغولی در قرون ۱۳ و ۱۴ و سپس یورش خانمان برانداز تیمورلنگ و جانشینانش در قرن پانزدهم میلادی که همراه بود با بر پا ساختن کله منارها از مجسمه انسانها در هر شهری و بعد تسلط صفویان متعصب در قرون ۱۶ و ۱۷ تا ربع اول قرن ۱۸ که با اعمال فاشیزم مذهبی خود، دمار از روزگار مردم تحت اشغال برآوردند، و همچنان روی کار آمدن باینر با اعمال کشتار مردم و برپا کردن کله منارها در افغانستان و هند شمالی در قرون ۱۶ و ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸، کاری نیست که بتوان آن را در یک مقاله چند صفحه ای گنجانید.

شاید بعضی ها از سر سهل انگاری و یا از سر نا آگاهی، تصور کنند که کشور ما، افغانستان عزیز، خود بخود و بدون جانفشانی و از خود گذریهای فراوان فرزنداناش شکل گرفته، و در چار چوبه مرزهای موجود قرار گرفته است، اما دقت در تاریخ این کشور و تاریخ کشورهای همجوار ثابت میکند که مردمان ساکن در این محدوده جغرافیایی، ده ها بار به علل و سبب های گوناگون دست از جان شسته و برضد ستم و استبداد بیگانه گان به پا خاسته اند، قربانی داده و قربانی گرفته اند تا سرانجام به این پیروزی بزرگ نایل شده اند که حاکم بر سر نوشت خویش گردند و از خود کشوری داشته باشند تا دیگر هیچ بیگانه ای بر آنها ستم روا ندارد و محصول دسترنج شان را به نام حواله و بروات و دیگر عوارض مالیاتی از جیب شان خالی نکنند و بر عرض و ناموس و هستی شان بی حرمتی و توهین صورت نگیرد.

برای درک بهتر این مسئله نگاهی می افکنیم به تاریخ منطقه و حوادث خونبار کشور را در قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی بطور فشرده و مختصر از نظر می گذرانیم.

پس از سقوط دولت غوری افغانستان توسط دولت خوارزمشاهیان در ۶۱۰ هـ ق = ۱۲۱۴ میلادی، افغانستان دیگر مرکزیت اداری و سیاسی خود را از دست داد و شش هفت سال بعد با طوفان هستی برانداز چنگیز خان مغول همه دار و ندارش برباد فنا رفت.

یورش هستی سوز و ویرانگر چنگیز خان و کشتار بی رحمانه مغولان در سر زمین های آسیای میانه، افغانستان و ایران، بین النهرین و بخش شرقی آسیای صغیر (روم)، آذربایجان شمالی و جنوبی و ارمنستان و گرجستان و پادشاهی یونانی - گرجی طرابزون و ارمنستان و متصرفات صلیبیون در سوریه و جزیره قبرس و بالاخره سلطنت سلجوقیان در آسیای صغیر (ترکیه) بدبختی و مصایب فراوان برای توده های مردم کشور های فوق الذکر در برداشت. (۱) جوینی هجوم چنگیزیان را در چهار کلمه خلاصه میکند: **"آمدند و کتند و سوختند و بردند."** (جهانگشای جوینی، ص ۷۲، ج ۱) سرداران چنگیزی همه ساکنان شهرها را بدون استثنا از دم تیغ میگذراندند.

پطروشفسکی، محقق شوروی در مورد قتل های دسته جمعی مغولان در سرزمین های مفتوحه می نویسد: «مغولان، ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه باخته بودند، میان سپاهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود، بزانو می نشاند و سپس با شمشیر و یا ساطور سرهای ایشان

دپانو شمیره: له ۱ تر ۱۰

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ

را از تن جدا میکرد ، بعد منشیان اسیر را و دارمیکردند تا تعداد سر های بریده را شمار کنند. بگفته جویی ، پس از کشتار عمومی مرو در سال (۶۱۸ ق=۱۲۲۱ م) شمارش کشته گان (توسط منشیان اسیر) ۱۳ روز به طول انجامید (۲).

طبق روایت سیفی به هنگام تصرف نیشاپور مغولان(۶۱۷ ق = ۱۲۲۰م) (۷۴۷ ر ۰۰۰) نفر مرد را سر بریدند. (۳). و پس از تسخیر مرو در سال (۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) به گفته ابن الاثیر در حدود هفتصد هزار نفر به قتل رسیدند. (۴) تعداد مقتولان بغداد را به هنگام تسخیر آن شهر از طرف نواسه چنگیز هلاکو خان (۶۵۷ ق = ۱۲۵۸م) حمدالله مستوفی به هشتصد هزار نفر تخمین میزند. (۵) بنابر روایتی در قرن ۱۳ میلادی ، در شهر بلخ دوصد هزار نفر زندگی میکردند . در سال (۱۲۲۰م) همه آنان به امر چنگیز خان تا نفر آخر از دم تیغ گذشتند. (۶) بنابر تاریخ و صاف ، چنگیز بجرم قتل یکی از پسران چغتای (موتوچین) در بامیان ، فرمان داد هیچ زنده سری را در آنجا باقی نگذارند ، حتی جنین در شکم مادران زنده نگذاشتند و چار پایان را هم کشتند. (۷) و سپس نوبت به غزنه رسید.

فاتحان مغولی میکوشیدند تا بابه کار بستن این شیوه های کشتار ، نه تنها امکانات مقاومت و ایستادگی مردم را از پیش پای خود بردارند، بلکه میخواستند وحشتی در عموم مردم ایجاد کنند تا اراده مقاومت در مردم بکلی نابود و معدوم گردد، لذا نتیجه هجوم لشکریان مغول بر سرزمین های افغانستان ، ایران و ماوراء النهر و غیره جاها ، تقلیل شدید نفوس و مردم زحمتکش بوده که خود بر اثر قتل عام اهالی و یا به اسارت بردن ایشان و فرار باقی مانده مردم ، و خالی از سکنه شدن نواحی پر جمعیت سابق کشور های مفتوحه ، بخصوص بخش شمال و شمالغربی افغانستان که در دره ها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون ولم یزرع وجود نداشت ، پدید آمده بود.

سیفی هروی در کتاب خویش (تاریخنامه هرات) خاطرات سالخوردگان را در باره ویرانی وحشت انگیزی که در سراسر خراسان پس از هجوم مغول در سال های(۶۱۷ - ۶۱۹ ق = ۱۲۲۰ - ۱۲۲۲ م) به بار آمده بود ، نقل میکند. سالخوردگان به عنوان شهود عینی به مؤلف اظهار داشته بودند که در ناحیه هرات نه مردم باقی مانده بود و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاک. (۸) مؤلف باز همانجا چنین میگوید: « از مولانا مرحوم خواجه ناصر الملتی والدین چینی شنودم که او گفت از حدود بلخ تا دامغان یک سال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می خوردند ، چه چنگیز خانیان جمله انبار ها را سوخته بودند. » (۹)

سیفی باز خبر میدهد که پس از کشتار عمومی سال ۶۱۹ هجری=۱۲۲۲م فقط مثنی از مردم که اتفاقاً جان سلامت برده بودند ، چهل مرد از طبقات مختلف بودند که در ویرانه مسجدی سکنی گزیده بودند. (۱۰) و در روستاهای حومه هرات هم عده نجات یافته گان بیش از صد نفر نبودند. (۱۱) مگر در « حایطی» که یکی از امرای مغول قریب هزار نفر از اسیران را گرد آورده مورد عفو قرار دادبود و شرط نهاده بود که رعیت او باشند. (۱۲) وادی هریرود و جلگه هرات که یکی از نواحی پر جمعیت و حاصلخیز افغانستان بود ، تخریب سراسری آن ولایت یک عمل استثنائی نبوده ، بلکه واحه های مرو و طوس نیز با چنین مصیبتی از دست مغولان روبرو بود . بنابراین جویی، در شهر طوس حتی پنجاه خانه مسکون باقی نمانده و ساکنان آن خانه ها هم به بیغوله ها پناهنده شده بودند. (۱۳)

شهر بلخ نیز پس از کشتار سال ۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م دیگر تا مدتها بعد جان نگرفت. و در نیمه اول قرن هشتم هجری (نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) نیز ویران بوده است .

ابن بطوطه چند دهه بعد تر (۷۲۶ ق = ۱۳۲۵ م) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آنجا را همچنان ویران و غیر مسکون یافت . ابن بطوطه پس از مشاهده خرابی های مغول در بلخ رهسپار دیار هرات میگردد. او میگوید: پس از هفت روز راه پیمائی در جبال « غرجستان» به شهر هرات رسیدیم . در بین راه قرای سرسبز و آب های جاری وجود داشت. « شهر هرات یکی از بزرگترین شهر های آباد خراسان است. هرات شهری بزرگ و دارای ابنیه بسیار است. مردم این شهر متقی و متدین و پاک دامن و حنفی مذهب میباشند و شهر هرات از هرگونه فسق و فساد میراست.» (۱۴)

اخذ مالیات و خراج توسط عمال چنگیزیان به نحوه و شیوه‌ی صورت می‌گرفت که حصول آن از رعایای مطیع، ماهیتاً با غارت آشکار و جمع‌آوری غنایم از کشور دشمن تفاوتی نداشت. (۱۵)

با توجه به آنچه گفته شد میتوان دریافت که هجوم‌های ادواری اقوام و قبایل عقبمانده بر سیر تکامل تاریخی جامعه ما چقدر تاثیر مرگباری داشته که برای منتهای طولانی رونق کشاورزی و شهرنشینی را با انحطاط و گسست روبرو ساخته است. بقول علی میرفطروس: «فقدان ثبات سیاسی پایدار، دست بدست گشتن حکومت‌ها و ویرانی شبکه‌های آبیاری و تولیدی توسط مهاجمان، باعث نوعی دلسردی و بی‌تفاوتی روستائیان و پیشه‌وران جهت سرمایه‌گذاری و ترمیم شبکه‌های تولیدی گشت. این حملات و ویرانی‌ها و فقدان یک ثبات اجتماعی - سیاسی پایدار، باعث گردید تا «سرمایه‌داری تجاری» هیچگاه به «سرمایه‌داری صنعتی» تکامل نیابد. بخاطر هجوم‌ها و حملات مختلف و گسست‌های متعدد فرهنگی - اجتماعی، ما مجبور شدیم، هر بار از «صفر» آغاز کنیم، بدون آگاهی از گذشته، بدون چشم اندازی از آینده...» (۱۶)

شکی نیست که اگر چنین هجوم‌های ویرانگرانه بر کشور ما و منطقه به وقوع نمی‌پیوست، شهرهای هرات و بلخ و غزنی و کابل و قندهار و سیستان و غیره از شکوه و رونق بیشتر تجارت و صنعت برخوردار می‌بود و آثار تاریخی ماندگار فراوان کشور امروز چشم بینندگان را خیر میساخت.

انواع ستم مالیاتی

در اوایل دوران غلبه مغول، هیچگونه قاعده و قانونی در زمینه اخذ مالیات وجود نداشت. هر قدر که میخواستند و هر چه میخواستند، می‌گرفتند. انواع مالیاتی که مردم می‌بایستی در طول یک سال به سران و ماموران مغول بپردازند، آنطور که در جامع التواریخ رشیدی، و دستورالکاتب نخجوانی و تاریخ و صاف آمده، به بیش از پنجاه نوع مالیه میرسید. بدین حساب، روستائیان هر هفته مکلف بودند یک نوع مالیه بپردازند و در صورتی که مالیات را نمی‌پرداختند، اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته میشد تا قروض شان پرداخته شود. (۱۷)

بگفته جوینی: «شرف الدین بیتکچی (مامور مالی) نخست هر چه توانست بر رسم مالیات از مردم تبریز گرفت (۱۸) و سپس در ماه رمضان ۶۴۲ قمری وارد قزوین شد و ظلم و شکنجه و تعدی را بر کبیر و صغیر بحدی رسانید که «آه دود احاد خلفان به آسمان میرسید.» (۱۹)

سیفی هروی نیز درباره کارنامه‌های شرف الدین بیتکچی در غور چنین مینویسد: «دست تعدی و زور بر آورد و به قلانات (بیگار و کارهای شاقه) و قسمات و عوارضات و تجبر و تحکم دیوانی رجال جبال غور را از منازل اوطان، جلاء وطن فرمود...» (۲۰)

نه تنها حاکم مقاطعه کار و بیتکچیان به عناوین گونه‌گون مردم را میدوشیدند، بلکه ایلچیان نیز به بهانه‌های رنگارنگ روستاها و اهل شهرها را غارت میکردند. بگفته رشیدالدین فضل الله: «بواسطه سوء تدبیرات و اتلافات، اکثر رعایای ولایت جلای وطن کردند و در ولایت‌های غریب، خان و مان ساختند. و شهرها و دیه‌ها خالی ماند و به هر چندگاه ایلچی جهت جمع کردن غایبان برفتی ایشان را بسیار زحمت رسانیدی و اضعاف قبحور به تعهد از ایشان بستدی و هرگز میل نکردندی که به ولایت خویش روند و از آن ملک عظیم متفر گشته بودند و با وجود چندان ایلچی که در اوقات مختلف جهت جمع غایبان به اطراف رفتند، هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند، اکثر در خانه‌ها به سنگ برآورده بودند یا تنگ باز کرده و از بام خانه‌ها آموشد کردند و از بیم محصلان گریخته و چون محصلان به محلات رفتندی، اگر مردان را نتوانستندی دستگیر کرد، زنان ایشان بگرفتندی و همچون گله گوسفند در پیش انداخته از محله‌ای به محله‌ای پیش محصلان بردندی و ایشان را بیای از ریسمان آویخته میزدندی و فریاد و فغان زنان به آسمان رسیدی و بسیار اتفاق افتاد و مشاهده کردیم که محصل بر بام رفته رعیتی را می‌یافت و بر عقب وی می‌دوید تا او را بگیرد، رعیت از غایت عجز و بیچارگی چنان میگریخت که خود را از بام بزیر می‌انداخت و محصل بوی میرسید و دامنش می‌گرفت و بروی رحم آورده شفاعت میکرد و سگند مینهاد که خود را از بام میندازد که هلاک شوی و چون اختیار از دست داده بود درمی‌افتاد و پایش می‌شکست.» (۲۱)

فاتحان مغولی مالیاتی بنام « فُیچور » وضع کردند که نخست فقط از صحرائشینان به مقدار یک درصد از تعداد مواشی مأخوذ میشد و بعد ها بشکل مالیات نقدی و سرانه از روستائیان و شهریان گرفته میشد. (۲۲)

پوربهاء شاعر هراتی در قصیده ای که در مدح علاء الدین جوینی، مورخ و وزیر هلاکو سروده، از فقر و فاقه مردم خراسان که نتیجه سنگینی مالیات و سوء استفاده های مامورین مالی بود، اینطور میگوید:

همه جهان متفرق شدند و آواره

ز بی شمار قِلان و ز بی شمار فُیچور

مالیات سرانه یا جزیه که علی الرغم شریعت اسلامی نه تنها از مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان بلکه از مسلمانان نیز گرفته میشد، برای پیروان اسلام بی نهایت توهین آمیز بود. گذشته از مالیات های یاد شده، عوارض گوناگون دیگری جنساً و نقداً از روستائیان گرفته میشد که در مجموع « اخراجات » نامیده میشد و صرف نگهداری امیران و لشکریان و ماموران عالی مقام و ایلخانان و غیره میگشت. روستائیان می بایست برای اسپان جو و علوفه و برای لشکریان آذوقه تهیه میکردند که « علفه » و « علوفه » نامیده میشد و غله و شراب (تغار) پیشکش مینمودند. (۲۳)

در فاصله بین سالهای ۶۴۸ - ۶۵۹ هجری = ۱۲۴۹ - ۱۲۶۰ م) کسانی که مالیاتها را نه پرداخته بودند، اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته میشد تا قروض ایشان به طلبکاران پرداخته شود. (۲۴)

سنگینی بار « بیگار » و عوارض متعددی که به نفع دولت معمول بود نیز کمتر از مالیات و بروات و مانند آن نبود. مثلاً عوارض « پُستی » (تهیه مرکب) که روستائیان موظف بودند برای توقفگاه های پستی، یا مهمانی یا چاپار خانه ها و ایلچیان و سران لشکری اسپ و خر بدهند. « بیگار » به معنی اخص نیز که عبارت بود از کار اجباری برای اعیان و تنقیه قنوات و ساختمان قلاع و کاخ ها و احداث جاده ها نیز بار سنگینی بود که بر روستائیان تحمیل میشد. در ضمن انجام این کار ها هزاران نفر از روستائیان، جان خود را از دست میدادند و چارپایان بیشماری نیز در زیر پای ایلچیان و خدمات رایگان پُستی سقط میشدند. (۲۵)

خلاصه انواع مالیاتی که مردم می بایستی در طول یک سال به سران و ماموران مغول بپردازند، به بیش از پنجاه نوع مالیه میرسید. یک بخش این مالیاتها شرعی بود مانند: زکوة، عشر، خمس، جزیه و خراج، و بخش دیگر مالیات های غیر شرعی و عوارض محلی بود، از قبیل: تغار، تمغا، تابغور، ترغو، نماری، بلارغو، آلام، قیچور، قِلان، شورپا، شلتاق، شناقص، شوسون، شیلان بها، ساوری، کرکیارق، آش، بهره، نزول، علفه و علوفه، جریمه، خانه شمار، باغ شمار، سرشمار، باج، پیشکش، سلامانه، توقعات، تفاوت و توفیر، زواید، اخراجات، تکلیفات، تخصیصات، توزیعات، قسمت، مرسوم، مال، مال و جهات، متوجهات دیوانی و سلطانی، حق الانشاء، حق التعدیل، حق التقریر، حق التحصیل، حق البیمانچه، حق التولیه، رسم الحرز، رسم الوزراء، رسم الصداره، رسم خزانه، رسوم شحنگی و داروغگی، تسعیر یا ارزیابی، تقدمه، چریک بیگار، و غیره بود که از رعایا با شکنجه و تعدی گرفته میشد. (۲۶)

سیستم مالیاتی مغول که موقتاً (برای ربع اول قرن ۱۴ م) با اصلاحات غازان خان اندکی دست تعدی و جور حکام و مامورین مالیات را از گریبان کشاورزان و رعایا سست کرده بود و بعد از ربع اول قرن چهاردهم دوباره بزمان قبل از اصلاحات برگشت، در دوره تیمور نیز ادامه یافت. چه تیمور خود را جانشین چنگیز میدانست و به پیروی از سیاست چنگیز و یاسای چنگیزی، « تزوک تیموری » را بمیدان کشید و بر طبق آن عمل میکرد.

میزان خراجی که تیمور بر اهالی هر شهری پس از فتح آن تعیین میکرد، بستگی به میزان مقاومت مردم در برابر هجوم تیمور داشت، زیرا مقاومت سر سخنانه مردم دلیل اقتصاد نیرومند مردم یک ناحیه بود و برای آنکه مردم را دلیل و منقاد خود ساخته باشد، خراج کمرشکنی بر اهالی می گذاشت و در صورتی که از پرداخت آن سر باز میزدند، امر قتل شان را میداد. واضح است که در سبزواری هرات و زرنج مرکز سیستان و حصار طاق، تیمور با چنین مقاومت های سر سخنانه روبرو شد و همین مقاومت مردم سبب غضب بیشتر تیمور میگردد، چنانکه در سیستان امر کرد تا بند

های آب و منجمله بند معروف رستم بر رودخانه هیرمند را که سبب آن همه آبادی و عمران و سرسزی سیستان بود ، خراب کنند. سپس دستور داد تا مردم زرنج قتل عام شوند. لشکریان تیمور سه روز تمام مردم شهر را قتل عام کردند. (۲۷) تیمور در زرنج از جمعه هزاران انسان کله مناری ساخت و دو هزار انسان را زنده در دیواری جای داد. (۲۸)

در دوره تیموری ، اکثریت مالیاتهای زمان مغول از رعایا گرفته میشد. حتی برخی مالیاتهای جدید مانند : مالیات شکار ، مالیات مرغ ، عوارض خیرخوش و مالیات های صد یک ، و صد دو ، صد چهار و غیره از مردم اخذ میشد. رواج وسیع « سیورغال» و «تیول» و رسم « تره خانی» (امتیازی که دارنده را تا ۹ بار جرم از مجازات معاف میکرد) ، در دوره تیموریان دست و دماغ صاحب سیورغال را در گرفتن و وضع انواع مالیاتها باز میگذاشت، بدون آنکه چیز قابل تذکری به خزینة دولت وصول گردد. به سخن دیگر رواج معافیت های مالیاتی و اداری و قضایی در زیر نام سیورغال و « تیول» و « اقطاع» و موقوفه و خالصه (شاهی) و غیره در دوره تیموریان در قرن پانزدهم موجب ضعف شدید حکومت مرکزی شد و حکومت را از وصول وجوه خراج و مالیات محروم کرد. و در محاکمات قضایی و امور لشکری، مزیت و تفوق بارزی به امیران و ملاکان و خوانین محلی داد.

از اسنادی که از این دوره باقی مانده است میتوان تا حدی بکثرت و تنوع مالیاتی پی برد که بر زمین ها و صاحبان آن تعلق داشته است ، چنانکه مینورسکی نقل کرده است: «سیورغال» قاسم بن جهانگیر از بیش از چهل قلم مالیات و عوارض معاف بوده است. از اسنادی که از این دوره باقی مانده است میتوان تا حدی بکثرت و تنوع مالیاتی پی برد که بر زمین ها و صاحبان آن تعلق داشته است ، چنانکه مینورسکی نقل کرده است: «سیورغال» قاسم بن جهانگیر از بیش از چهل قلم مالیات و عوارض معاف بوده است. بنابراین سند صاحب سیورغال از مالیات و عوارض ذیل معاف شده است:

«مال و جهات» (مالیات مستمر)، «اخراجات و خارجات» (مالیات زاید) ، عوارض که بموجب حکم یا جز آن وضع میشود (عوارضات حکمی و غیرحکمی)، «علوفه» (حق علیق برای مرکب ماموران حکومت)، «فُئغلا» (مالیات مخصوص پذیرائی سفرا و دیگران)، «بیگار» (کار اجباری)، «شکار» (مالیات شکار) ، «الاع» (بیک های چاپارخانه یا مالیات مخصوص چهارپایان چاپارخانه) ، «الام» (راهنمایی که مجبور بودند بدون گرفتن مزد بمامورین حکومت خدمت کنند و آنان را از دهی بدهی دیگر رهنمون شوند) ، «ساوری» (هدایا) ، «ساقچق» (عوارض پذیرائی)، پیشکش (هدایا) ، «زرچریک» و پیاده (مالیات چریک بمعنی امروز پیاده و سواره) ، «مشتلق» (عوارضی که در موقع مخصوص مانند رساندن خبرخوش از مردم میگرفته اند)، «احداث» (به معنی ابداعات و اختراعات)، «کدوشمار» (مالیات خانوار و سرانه) ، «خانه شمار» ، «دست انداز» (دخل و انعام؟) ، «عیدی و نوروزی» (مالیات مخصوص سال نو)، «حق السعی» (مداخل محصلان مالیات)، «عشر» (یک دهم)، «رسم الصداه» (حق العمل صدراعظم) ، «رسم الوزاره» (حق العمل وزیر)، «غله طرح» (بزوراز رعیت به نرخ ارزان غله خریدن و به قیمت بلند بر رعیت فروختن)، «ابتیاعی» (مالیات خرید؟) ، «حُرن» (حق برآورد مالیات)، «مساحت» (بمعنی معمول خود)، «رسم الحرزو مساحت» (حق التقویم کردن و مساحت کردن)، «اضافه و تفاوت و تسعیر» (؟ مالیاتی که بابت تعدیل نرخ تسعیر میگرفتند)، «تقبل» هنگامی که مودی تقبل میکرد که مالیاتی را که از طرف محصل تعیین شده بود در موعد معین بپردازد نوع مخصوص از مالیات از او وصول میکردند)، مالیات معروف به « صدیک» ، « صد دو» و «صد چهار» ، «حقوق داروغه» (پلیس امنیت شهر)، «کلانتر» و «ممیز» و «صاحب جمع» ، «شیلان بها» (مالیاتی که برای اجتماعات اعیاد میگرفتند)، «سفره بها» (مالیاتی که برای کسانی که وسایل ضیافت را آماده میکردند، میگرفتند)، « اخراجات قلاع و طوایب و جوقه گاه» (مالیاتی که بابت مخارج نگهداری قلاع و اصطبل های سلطنتی و شکارگاه های سلطنتی میگرفتند)، «مرغ» (مکلف کردن مردم بدادن طیور اهلی)، «گوسفند» (مکلف کردن مردم بدادن گوسفند) «قلان» (بیگاری)، «فُیچور» (مالیات مواشی)، «ترغو» (مالیات تحقیق در باره جرایم)، « سرغو» (شاید ترغو باشد) و سایر تکالیف دیوانی یا مطالبات سلطنتی یا هر چه از راه مالیات بهر بهانه و عنوانی که ممکن بود، بگیرند. (۲۹)

این روش با ایزاداتی چند در دوره صفوی دنبال گردید. در دوره شاه طهماسب اول صفوی، بسیاری قسمت های ایران بوسیله مقطعان و بطور غیر مستقیم اداره میشد. و از حکام هدایا و عوارض و خراج میگرفت. حکام نیز از افرادی که در قلمرو تحت نفوذ آنها زندگی داشتند، مالیات و عوارض گوناگون اخذ میکردند. البته گاه گاهی مردم را در قبال نزول بلاهای آسمانی یا جهات دیگر از دادن مالیات معاف مینمودند. روی هم رفته نرخ مالیات اراضی در این دوره چندان سنگین نبود ولی به علت تحصیلات مامورین ستمکاره، گاهی به پنج برابر نرخ اصلی میرسید. (۳۰)

پس از مرگ تیمور افغانستان و بخش عمده ایران در قلمرو حاکمیت شاهرخ فرزند تیمور قرار گرفت و او جداً کمر به مرمت خرابیهای وارده بست و با تلاش پیگیر موفق شده تاحد زیادی خرابی های پدر را جبران کند. روی هم رفته افغانستان در قرن پانزدهم، با وجود خرابی بند رستم و بایر ماندن حوزه هیرمند، مرکز عمده تمدن و فرهنگ و اقتصاد در آسیای میانه شد و بجز سیستان در سایر حصص کشور زراعت و آبیاری و پیشه وری انکشاف چشمگیر داشت.

شهر هرات، در عهد فرمانروائی نیم قرنه شاهرخ و سپس در مدت ۳۷ سال سلطنت سلطان حسین بایقرا، در کمال رونق و شگوفائی فرهنگ و تمدن زیست و «به یک مرکز بزرگ تجارتي و پیشه وری و فرهنگی مبدل گشت و گویا مروارید شهر های آسیای میانه و مرجع علما و هنر مندان گردید.» (۳۱)

از آغاز قرن شانزدهم میلادی، وقایع و حوادثی که در داخل افغانستان و در خارج آن اتفاق افتاد، همه بضرر کشور ما و به نفع قدرت های نو خاسته همجوار تمام شد. بکلام دیگر در سال ۱۵۰۰ دولت شیبانی در ماوراءالنهر و در ۱۵۰۲ دولت صفوی در ایران ظهور کرده بودند و در ۱۵۲۵ دولت بابری (کورگانی) در هندوستان تاسیس شد. این دولت های جدید الظهور از شمال و غرب و شرق افغانستان دست تجاوز دراز کردند و بالاخره کشور را به سه قسمت شمالی و غربی و شرقی تقسیم کردند. و هریک بر بخش معینی تسلط یافتند. بدین حساب تسلط کشورهای همسایه از ۱۵۱۰ تا ۱۷۴۷ تقریباً دو نیم قرن بطول کشید.

اگر از دوران استیلای مغولان و تیموریان برکشور بگذریم و به دوران دو نیم قرنه تجزیه کشور نظر اندازیم، میتوان گفت که در تمام دوره تجزیه میان همسایه گان ترک تبار، مردم افغانستان مثل گندم در میان دوسنگ آسیاب خورد و خمیر شده اند. و جان و مال و عرض و حرمت و آبروی شان پیوسته مورد تجاوز و اجحاف زورمندان کوچ نشین قرار گرفته است.

در دوره حاکمیت صفوی، مذهب «تشیع» به حیث مذهب رسمی دولت با شدید ترین استبداد سیاسی و مذهبی و قتل عام های گسترده همراه بود. گروه های قومی و مذهبی غیر شیعی مورد توهین و آزار و حتی کشتار دسته جمعی قرار میگرفتند و با اعمال قتل و شکنجه و خشونت و مصادره دارائی و ادار ساخته میشدند تا از مذهب خود برگردند و به مذهب شیعه بگرایند.

داکتر شفا در کتاب «تولد دیگر» مینگارد: «همه عصر صفوی از آغاز تا انجام بخون ریزی، بیرحمی، برادرکشی، فساد و تزویرو با خودکامگی مطلق گذشت که عملاً جایگزین همه موازین اخلاقی و انسانی شده بود... زنده خوران شاه اسماعیل صفوی که «قورچی» لقب داشتند، لاشه شیبیک خان ازبک را که مذهب تسنن داشت به دندان پاره پاره کردند و خوردند و مباشرانش کاسه سر همین شیبیک خان را به زر گرفتند تا پیااله باده نوشی شاه اسماعیل شود. نوه این پادشاه، شاه اسماعیل دوم، هر شش برادر خویش منجمله آخرین آنها را که هنوز شیرخواره بودگشت و در یک روز پانصد تن صفوی و ارسته را سر برید. شاه عباس اول پدرش را تا به هنگام مرگ در زندان نگاه داشت و فرزند ارشد خود را سر برید و دو فرزند دیگرش را کور کرد. و جا نشین او، شاه صفی، خون خوار ترین شاه دودمان صفوی، مادرو زن و فرزند شیرخوار و عموی کور خود را کشت و ده ها نفر از نزدیکان خاندانش را نابینا کرد. همه پادشاهان صفوی بجز آخرین آنان چنان در باده نوشی افراط کردند که چهار تن از آنها از شراب خواری جان سپردند.» (۳۲)

در عهد شاه سلطان حسین صفوی، تعصبات مذهبی روحانیت شیعه چنان اوج گرفت که از آغاز قرن ۱۸ بیعد در اکثریت ایالات تابع ایران اقلیتهای مذهبی دست به شورش و طغیان بزنند. چنانکه در سال ۱۶۹۹ بلوچان بر کرمان حمله نمودند، در سالهای ۱۷۰۱ و ۱۷۰۳ و ۱۷۰۹ مردم قندهار قیام کردند. و در سال ۱۷۱۲ لژیگان داغستان و ارمنیان

قفقاز بغاوت کردند. در سال ۱۷۱۵ گردان سنی دست به قیام بزرگی زدند. در سال ۱۷۱۶ ابدالیان هرات، و در همان سال مردم گرجستان شرقی نیز دست بشورش زدند. در سال ۱۷۲۱ لرها و در ۱۷۲۲ م عربهای مسقط سر به بغاوت برداشتند. در این سال در شیروان حمیت مذهبی اهل تسنن به غلیان آمد و برهبری حاجی داود مدرس بر شماخی کرسی شیروان حمله کردند و در آن حادثه چهار تا پنج هزار اهل تشیع را از دم تیغ گذشتاندند و به هواداری ترکیه عثمانی شعار دادند. در همین سالها در کرمان سید احمد خان نوه میرزا داود عصیان داشت، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد مشهور به خرسوار یکه تاز میدان بود. (۳۳)

در این مدت دونیم قرن، اگر بخش غربی کشور، در زیر سلطه دولت صفوی، در آتش تعصبات مذهبی میسوخت، در بخش شرقی کشور نیز، آتش جنگ و تجاوز در تمام مدت سلطه بابریان هند شعله ور بوده است. موسس این سلسله، بابر هر پیروزی را با سربریدن آنها و برپا کردن کله منارهایی از جمجمه مخالفان و غارت اقوام مغلوب جشن میگرفت و در کتاب خاطرات خود ثبت میکرد تا یادگار افتخار آمیز برای بازماندگانش باشد، چنانکه این روش را در لشکرکشی هایش بر قبایل پشتون از کابل تا ننگرهار و از آنجا تا سوات و باجور و دیره جات و غزنی و کلات و مقر بدون استثنا بکار گرفت و آن سنت را به بازماندگانش به ارث گذاشت. (رش: توزک بابر)

در دوره جانشینان بابر، از کابل تا پیشاور، اگر مردم قبایلی از ۱۵۵۷ تا ۱۶۳۷ و بعدها از ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ میلادی در طول مدت ۹۰ سال یعنی برای مدت سه نسل پیوسته علیه سلطه بابریان شمشیر زده اند، در بخش دیگر قلمرو بابر یعنی از کابل تا بدخشان و قندهار در تمام مدت استیلا، خود شاهزادگان بابر یکی علیه دیگری دست به توطئه و کار شکنی میزدند و بر ضد یکدیگر خود لشکر می کشیدند و با این لشکر کشیها، لشکریانی که به نفع این یا آن شاهزاده شمشیر میزدند، بدون آنکه همدیگر خود را بشناسند، قربانی هوس جهانگشائی شهزادگان میشدند.

در طول این دوره دونیم قرنه، مردم افغانستان چه در شرق و چه در غرب و چه در شمال و چه در جنوب کشور بارها بر ضد سلطه بیگانه دست به شورش زده اند و با قوتهای سرکوبگر دولتی که به مراتب مجهز تر از مردم غیر نظامی بودند، در آویخته اند. چون این شورشها خود بخودی بود و هیچ برنامه عمل و تئوری راهنمای نداشت، بدین جهت در زیر لوای مذاهب و فرقههای گوناگون مذهبی قرار میگرفت. از آنجمله میتوان از جنبش مردم در شرق افغانستان به رهبری پیروشان نام برد که تقریباً برای سه نسل به درازا کشید و در دنباله این جنبش میتوان از نهضت خوشحال خان ختک و ایمل خان مومند و دریا خان اپریدی بر ضد دولت مغولی هند در سالهای ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۲ نام گرفت تا آنجا که اورنگزیب مجبور شد خود شخصاً در جنگ بر ضد خوشحالخان ختک اشتراک کند و با وزنه شخصیت خود روحیه جنگی نیروهای دولتی را در مقابله باشورشیان بالا ببرد. پس از خاموشی شورش قبایل پشتون و بعد از قتل حدود یکصد هزار از نیروهای شورشی و دولتی، دولت مغولی هند وادار گردید برای کنترل اوضاع نیروی های نظامی خود را در شهرهای پیشاور و ننگرهار و کابل برای سرکوب عاجل شورش های احتمالی طور آماده باش نگهدارد.

در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد آخرین شاه صفوی یعنی شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار برهبری میرویس خان هوتکی قیام کردند و قشون ۳۰ هزار نفری صفوی را در قندهار تا آخرین فرد از دم تیغ گشتاندند و آزادی خود را از دولت صفوی ایران اعلام نمودند.

در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم هرات به برهبری ابدالیان قیام کردند و استقلال محلی خود را از دولت صفوی ایران گرفتند (۱۷۱۶-۱۷۳۱).

در همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که ملک محمود سیستانی در تون خراسان بر ضد دولت صفوی ایران قیام کرد و نه تنها قشون سرکوبگر دولتی را در همه نبردها مغلوب نمود، بلکه مشهد را تسخیر و پایتخت بعدی حاکمیت خود تعیین کرد و برسم کیانیان ۲۵ قرن قبل تاج بر سر نهاد و خود را شاه خراسان نامید (۱۷۲۲-۱۷۲۷).

در در طول همین دوره دونیم قرنه و در عهد همین شاه سلطان حسین صفوی بود که مردم قندهار بسرکردگی شاه محمود هوتکی تاقلب اصفهان پیش تاختند و تا آن دولت را سرنگون نکردند از پای نه نشستند. (۱۷۲۲-۱۷۲۹)

در طول همین دوره دو نیم قرن و در عهد نادرشاه افشار بود که مردم بلخ و اندخوی و میمنه و غور و بادغیس و سیستان و قباایل پشتون در مصب رود کابل بر ضد حاکمیت استبدادی نادر افشار دست بشورش زدند و از قشونهای سرکوبگر دولتی قربانی گرفتند و خود نیز قربانی دادند. (۱۷۴۰-۱۷۴۶)

در چنین اوضاع پر آشوب و بحرانی و بی ثبات، توده‌های ملیونی مردم قلباً خواستار تغییر حاکمیت استبدادی فیودالی بودند و سرانجام نادرشاه افشار به دست سرداران دربار خود به قتل رسید و با قتل او بلاوقه دولت او هم از هم فرو پاشید و مردم افغانستان نخستین مردمی در منطقه بودند که طبل آزادی و استقلال به نوا درآوردند و در تحت زعامت **احمدشاه ابدالی**، در ماه اکتوبر ۱۷۴۷ میلادی در شهر قندهار، اساس کشوری بنام افغانستان را گذاشتند که از آن پس مردم ما حاکم بر سر نوشت خود شدند و صاحب نام و نشان و عزت از دست داده خود گردیدند.

احمدشاه ابدالی در سال ۱۱۳۵ هجری مطابق ۱۷۲۲ میلادی در هرات پا بدنیا گذاشت و هنوز یکساله نشده بود که پدرش محمدزمانخان درگذشت و ۹ ساله بود که با برادرش ذوالفقارخان از هرات به قندهار آمد و بلافاصله با برادرش یکجا بزندان شاه حسین هوتکی افتاد. او از سال ۱۷۳۱ تا ۱۷۳۸ میلادی زندانی بود. و در ۱۷۳۸ که قندهار توسط نادر افشار گشوده شد، او با برادرش ذوالفقارخان از زندان رها گردید و به مازندران تبعید شد. بعد از آنکه نادر از هند فاتحانه برگشت و در مشهد این فتوحات را جشن گرفت (۱۱۵۳ ق = ۱۷۴۰ م) احمدشاه که ۱۹ سال داشت در قشون نادر شامل شد و بر اثر شرکت فعال خویش در جنگ‌ها و فتوحات نادر در ایالات ارمنستان، داغستان و ایروان و آذربایجان و غیره توجه نادرشاه افشار را آنچنان بخود جلب کرد که بحیث افسرگارد محافظ نادر و معاون قشون افغانی مقرر گردید. از آن پس او تا هنگام مرگ نادر در سال ۱۷۴۷ میلادی راز مملکت‌داری و رموز کشورگشایی را آموخت. در واقع لشکرکشیها و فتوحات نادر افشار در ایالات مختلف شمال و غرب ایران، پوهنتون آموزش‌های نظامی احمدخان ابدالی بشمار میرود، زیرا که در آن روزگار کدام مکتب و کالج خاص نظامی در منطقه وجود نداشت تا کسی راز جنگ و رموز کشورکشی را نبرد را بیاموزد.

بعد از آنکه نادر توسط سران دربار خویش (منجمله محمدخان قاجار و همدستانش) درخوشان به قتل رسید، احمدخان ابدالی و سران افغانی با نیروی‌های خویش، حرم نادر را از تطاول و تجاوز لشکریان نادر نجات دادند و بانوی حرم نادر به پاس این خدمت شریفانه «الماس کوه نور» را با یک دانه فخرآب گرانبها به احمدخان بخشید و احمدخان بسوی قندهار رهسپار شد. (دکتر محمود افشار یزدی، افغاننامه، ج ۱، ص ۱۸)

در قندهار سران افغانی بشمول: حاجی جمالخان بارکزائی، محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحاق زائی، نور محمدخان علیزائی، نصراللهخان نورزائی (تاریخ سلطانی، ص ۱۲۲) جرگه‌یی را در مزار شیر سرخ قندهار برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغانها تشکیل دادند و چون هریک از خوانین طالب قدرت بودند پس یک دیگر خود را رد میکردند، جرگه تا هشت روز به بحث و فحص پرداخت ولی به نتیجه‌یی نرسید. در روز نهم، یک نفر روحانی بنام صابرشاه را که مجاور مزار شیر سرخ بود بحیث حکم تعیین نمودند تا هر شخصی را که او انتخاب کند همه به وی بیعت نمایند. این درویش صوفی مشرب از جای خود برخاست و خوشه گندمی را از مزرعه نزدیک برکند و بسوی جرگه بازگشت، حاضران همه متوجه حرکات درویش بودند تا ببینند که او چه میکند و به کی نزدیک میشود. صابرشاه که دیده بود در این جرگه تنها کسی که بسیار حرف نمی‌زند، احمد خان است، پس به او نزدیک شد و خوشه گندم را بر دستار سر او خلانید و گفت: «این جیغه تو است و تو پادشاه افغانی!» حاضران انتخاب احمدشاه را تبریک گفتند و قیل از همه حاجی جمالخان بارکزی رئیس قبیله بارکزی و سپس نورمحمدخان علیزی و برخی دیگر از ریش سفیدان قوم حمایت و پشتیبانی خود را از احمدشاه ابراز کردند و به او اطمینان دادند. که از جانب احمدشاه با اظهار سپاس و تشکر این انتخاب پذیرفته شد (رجب ۱۱۶۰ ه = اکتوبر ۱۷۴۷ م). در این هنگام او درست ۲۵ سال داشت. (سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲، بینوا، دغمنو وژی)

محقق نامورانگیس، الفنستون هنگامیکه جامع ترین کتابش را در مورد افغانها می نوشت، ضمن بحث در باره افغانهای جنوب غرب، از احمد شاه بابا به عنوان مؤسس افغانسان معاصر یاد کرده میگوید: «**احمدشاه خرد مندانه**، اساس یک امپراتوری بزرگ را نهاد. هنگام در گذشت او متصرفاتش از غرب خراسان تا سر هند و از آمو تا دریای هند گسترش داشت و این همه را با انعقاد پیمان بدست آورده بود ویا عملاً» (بزور شمشیر) **تصرف کرده بود.**» (۳۴)

براستی این احمدشاه بابا بود که برای ما هویت ملی و تاریخی و سیاسی بخشید، ورنه ملت ما در زیر چکمه های استبداد شاهان و سلاطین بیگانه هند یا ایران و ماوراءالنهر، هویت ملی خود را از دست میداد. احمدشاه بابا، جز سعادت و سر بلندی و استقلال مردم افغانستان آرزویی نداشت و با تحمل رنج سفرهای طولانی و قبول خطرات گونه گونه حیاتی و حیثیتی، به عنوان یک رهبر و پیشوای فدا کار و شجاع افغان و فاتح میدانهای نبرد های سرنوشت ساز، برای افغانها افتخار آفرید. و هرگز به وطن خود خیانت نکرد و هموطنان خود را خوار و حقیر نشمرد. هرگز خود را بالاتر و بیشتر از هموطنان خود به حساب نگرفت. هرگز تن آسائی ننمود و به عیش و نوش نپرداخت. هرگز از کدام قدرت خارجی دستور نگرفت و بر فرق ملت خود نکوفت. احمدشاه با آنکه تاج می گرفت و تاج می بخشید، هرگز بر سر خود تاج ننهاد. بلکه مثل سایر هموطنان خود دستار می بست و با آنان بر زمین مفروش می نشست و به درد دل آنها گوش فرا می داد و بداد مظلومان میرسید. و مثل یک پدرمهربان با هموطنان خود برخورد می کرد و از همین جهت مردم او را «بابا» می گفتند.

بخاطر همین حرمت است که الفنستون مینویسد: «**براستی اگر شاهی در آسیا سزاوار احترام ملت خویش باشد، جز احمدشاه کس دیگری نیست.**» (۳۵)

افغانها باوردارند که احمدشاه بابا، یکی از شخصیت های بزرگ و نیکنام سیاسی کشورماست و در تاریخ افغانستان معاصر، مقام ارجمندی دارد. وسخت ناراحت خواهند شد اگر بدانند که کسی او را تخریب یا تحقیر کرده و بچشم کم به او دیده است.

باورکن هموطن که از برکت همت و تدبیر و شمشیر احمدشاه بابا است، که امروز در نقشه جهان جایی بنام افغانستان دیده میشود و فرزندانش به آن افتخار مینمایند و به همین دلیل هیچ نویسنده و مؤرخ با انصافی نخواهد بود که افغانستان را میراث گرانبهای احمدشاه بابا نشمارد و به استقلال و حاکمیت ملی آن احترام ننماید و یاد آن پادشاه مدبر افغان را گرامی ندارد.

پس احمد شاه بابا را باید احترام گذاشت، و از او بخاطر خدمات مهم سیاسی اش سپاس گزار بود و به فرزندان وطن درس سپاسگزاری از مردان بزرگ و شخصیت های ملی را آموخت. پایان

مآخذ و یاد داشتها :

- ۱- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ج ۱، ص ۸۶، ص ۵۷
- ۲- پطروشفسکی، همان، ج ۱، ص ۵۸ - جوبنی میگوید: شمار کشته گان ۱۳ روز را دربرگفت و اگر در هر روز پنجاه هزار کشته حساب شده باشد، رقم مقتولین به ۶۵۰۰۰ نفر میرسد.
- ۳- سیفی هروی (سیف بن محمد یعقوب الهروی)، تاریخنامه هرات، چاپ پروفیسور محمد زبیر صدیقی، ۱۹۶۲ قمری، کلکته، ص ۶۳. سیفی علاوه میکند که اضافه بر کشتار عام مردم، یکصد هزار دختر از هرات اسیر بردند
- ۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۲، ص ۲۵۷
- ۵- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی، ص ۵۸۰،
- ۶- تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۱۹
- ۷- جوبنی، ج ۱، ص ۱۳۸، غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۲۱۳

- ۸- سیفی هروی، تاریخنامه هرات، چاپ صدیقی، ص ۸۳: (در این ولایت نه مردم است و نه گندم، نه خورش و نه پوشش.) ص ۱۵۲
- ۹- سیفی، ص ۸۷
- ۱۰- سیفی، ص ۸۳
- ۱۱- سیفی، ص ۱۸۳
- ۱۲- سیفی، ص ۱۸۲، ۲۱۵
- ۱۳- جوینی، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۳۲
- ۱۴- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد طبع ۱۳۴۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ج ۱، ص ۴۳۱
- ۱۵- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول، ج ۲ ص ۶۶۰ ببعد
- ۱۶- علی میرفطروس، دیدگاه ها، ص ۷۳
- ۱۷- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲ ص ۶۵۰ ببعد، عنایت الله شاهپوریان، ۲۵ سده مالیات، ص ۸۴
- ۱۸- جوینی، جلد ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶
- ۱۹- همان، ص ۲۷۶
- ۲۰- سیفی، تاریخنامه هرات، ص ۱۷۴
- ۲۱- جامع التواریخ رشیدی، جلد ۲، ص ۱۰۲۹
- ۲۲- مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، از من، فصل ۱۶، زیر نام جزیه و قیچور،
- ۲۳- همان اثر، زیر عنوان علفه و علوفه
- ۲۴- تاریخ ایران، نوشته گروهی از مورخین شوروی، ترجمه کشاورز، ص ۳۶۰
- ۲۵- مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی ... ص ۳۸۲
- ۲۶- دستورالکاتب نخبوانی، جامع التواریخ رشیدی، و مکاتبات رشیدی و نیز تاریخ و صاف و کتاب «مالیکیت ارضی و شیوه های بهره برداری از زمین در خراسان در قرون وسطی» از من، چاپ سوئد، ۲۰۰۲ فصل سیزدهم.
- ۲۷- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، زیر عنوان سیستان دیده شود
- ۲۸- راوندی، تاریخ اجتماعی ایزان، ج ۲، ص ۱۹۵
- ۲۹- خانم لمتون، مالک و زارع در ایران، ص ۲۰۷-۲۲۸، در اسناد موجود این دوره، سیورغال را به صفت «عطای مخلد» خوانده اند.
- ۳۰- بیست و پنج سده مالیات، ص ۸۶
- ۳۱- تاریخ ایران، نوشته گروهی از مورخین شوروی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۳-۴۳۵
- ۳۲- دکتر شفا، تولدی دیگر، چاپ ۱۹۹۹، ص ۴۳۲
- ۳۳- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۴۶، جی، پی، تیت، سیستان، ج ۱ ص ۱۵۲
- ۳۴- الفنسنتون، بیان سلطنت کابل، ترجمه اصف فکرت، مشهد، زیر عنوان (افغانان) ص ۴۹۶
- ۳۵- همان اثر، ص ۳۸۱